

تولد آمریکا و اصل آزادی

آمریکایی که نمی شناسیم - بخش نهم

نوشته عبدی کلانتری

چهارم جولای یا چهارم ژوئیه روز تولد آمریکا است؛ روزی که انقلاب ضد استعماری در این کشور پیروز شد و ایالت های آمریکا ، یا در واقع سیزده مستعمره، از زیر سلطه امپراتوری بریتانیا آزاد شدند. اعلامیه استقلال آمریکا (چهارم جولای ۱۷۷۶) و قانون اساسی این کشور (۱۷۸۹-۱۷۸۷) از مهمترین اسناد تمدنی جهان به شمار می آیند. با این دو سند ، نخستین جمهوری سکولار در جهان پا به عرصه وجود می گذارد. مؤلف اصلی اعلامیه استقلال، تامس جفرسون نماینده ایالت ویرجینیا و یکی از مهمترین پدران مؤسس جمهوری سکولار آمریکا است. اصل سیاسی «جمهوری خواهی» و اصول فلسفه روشنگری اروپایی نظیر «قانون طبیعی» و «خودمختاری» انسان از ویژگی های اصلی این سند اند.

در اعلامیه استقلال آمریکا ، بر سه حق مهم شهروندی تأکید می شود ، یعنی «حق زندگی کردن ، آزاد بودن ، و به جستجوی خوشبختی شتافتن»، و سپس در دفاع از حق انقلاب گفته می شود:

«هرگاه حکومتی این هدف ها را مخدوش سازد ، این حق مردم است که آن حکومت را تغییر دهند یا ملغا سازند، و حکومتی تازه برپاکنند که بنیاد آن بر اصولی بناشود و قدرت های آن به نحوی شکل بگیرد که، به باور آنها، به بهترین نحو در جهت امنیت و خوشبختی مردم عمل کنند.»

اصول اعلامیه استقلال آمریکا به ویژه اصل تساوی خواهی و حق شورش علیه بی عدالتی ، استعمار، و استعمار، در مبارزات سیاسی آبراهام لینکلن و مارتین لوتر کینگ جونیور ، و نیز رهبران جنبش های آزادیبخش جهان سوم در قرن بیستم میلادی نقش مهمی بازی کرد.

انقلاب آمریکا به عنوان یک نماد

هانا آرنت در مورد اهمیت انقلاب آمریکا در دوران مدرن می نویسد: «مسأله اجتماعی [یعنی همان اختلاف طبقاتی میان ثروتمندان و فقرا؛ میان قدرتمداران و ضعفا] تنها زمانی توانست نقشی انقلابی به خود بگیرد، آنهم در عصر جدید و نه پیش تر از آن، که انسان ها نسبت به این نظر که فقر امری ذاتی شرایط [زیست] انسانی است، دچار تردید شدند. یعنی در این اصل شک کردند که تمایز میان عده ای قلیل، که از راه زور یا تزویر یا برحسب تصادف خود را از زنجیر فقر رها کرده بودند، و انبوه زحمتکشانشان تهیدست، تمایزی ناگزیر و جاودانه است. این اعتقاد که زندگی بر پهنه این زمین می تواند سرشار از وفور نعمت باشد و نه گرفتار در طلسم کمیابی، اعتقادی معطوف به انقلاب و در سرچشمه خود اعتقادی آمریکایی بود؛ اگر بخواهیم به نحو سمبولیک یا نمادین صحبت کنیم، باید بگوییم صحنه برای انقلاب به معنی مُدرن خود که همان تحول سرتاپای جامعه است، زمانی آماده شد که جان آدامز، درست در آستانه انقلاب آمریکا اظهار کرد: من همیشه استقرار آمریکا را چنین می فهمم که گویی طرحی بزرگ و واقعه ای مقدّر بود [تا با هدایت آن] آنهایی که در بی خبری به سر می بردند به آگاهی برسند، و آن بخش از انسانیت که برده وار می زیست بتواند خود را در سراسر عالم آزاد کند.» (درباره انقلاب، ص ۲۲)

انقلابی بدون ترور

پرسشی که غالباً در مورد انقلاب آمریکا مطرح شده آن است که چرا این انقلاب، برخلاف بسیاری از انقلاب های دیگر، به ترور یا خودکامگی نینجامید؟ چرا این انقلاب فرزندان خود را از هم ندرید؟ چرا نظام سیاسی برآمده از انقلاب آمریکا، به تدریج و در دهه های بعد دموکراتیک تر شد؟

یک پاسخ آن است که انقلاب آمریکا با همه خصلت و خوی دموکراتیک خود، به تعبیری یک انقلاب آریستوکراتیک نیز بود، انقلابی که نمی خواست نوع خاصی از فضیلت اخلاقی متعلق به «ضعفا و پابرنه ها» را بر جهان حاکم کند. هانا آرنت می نویسد: «هرچند کارنامه همه انقلاب های گذشته نشان می دهد که بی شک هر تلاشی در جهت حل مسأله اجتماعی [یعنی نابرابری طبقاتی] با وسایل سیاسی منجر به ترور می شود، و ترور است که انقلاب ها را به پایان شوم خود می رساند، اما نمی توان انکار کرد که این اشتباه مرگبار نیز – وقتی که انقلاب در شرایط فقر توده ای رخ می دهد – تقریباً اجتناب ناپذیر است.» (درباره انقلاب، ص ۱۱۲)

انقلاب آمریکا نمی‌خواست چاره جوی «فقر» باشد، زیرا در جایی رخ می‌داد که خود را غنی تصور می‌کرد. هانا آرنهت معتقد است: «آمریکا سمبول جامعه‌ای شده بود بدون فقر، بسیار پیش‌تر از آنکه عصر جدید به یاری توسعه تکنولوژی‌اش بتواند راههایی را کشف کند که توسط آنها نیاز مادی بشر از میان برود، نیازی که همواره جاودانی تصور می‌شد؛ و فقط پس از این واقعه [یعنی انقلاب آمریکا] و مطلع شدن اروپاییان از آن بود که «مسئله اجتماعی» [یعنی تضاد طبقاتی] و شورش فقرا توانست صورتی حقیقتاً انقلابی به خود بگیرد. تا پیش از آن، دور باطل و باستانی ظهور مجدد وقایع، بر اساس شکاف میان غنی و فقیر بنا شده بود، شکافی که «طبیعی» فرض می‌شد. [اما] وجود جامعه آمریکایی به شکل واقعی ملموس پیش از شروع انقلاب آمریکا، آن دور باطل را برای همیشه شکست.» (درباره انقلاب، ص ۲۳)

پیش از هر چیز علیه خود کامگی

به عبارت دیگر، در جامعه‌ای نه چندان پیشرفته که در آن شکاف میان فقر و ثروت عمیق است، انقلابی که بخواهد تنها با قهر سیاسی این شکاف را از میان بردارد با شکست روبرو خواهد شد. انقلاب آمریکا، به این تعبیر، انقلابی در جهت رفع ستم اقتصادی نبود. حتا در مورد آزادی نیز، انقلاب آمریکا در آغاز کار نخواست بردگان را آزاد سازد.

اما پدران مؤسس، جمهوری خود را به نحوی تأسیس کردند که همه این امکانات در آن می‌توانست تحقق یابد. این تنها از راه استقرار اصل آزادی بی‌قید و شرط بود. آنها در وهله اول حکومتی را تأسیس کردند که در برابر خود کامگی و استبداد مصون باشد.

پدران مؤسس آمریکا، از جهت فلسفه سیاسی، نسبت به خود پدیده «قدرت» ظنین بودند، به ویژه در شکل دولت مقتدر. تامس جفرسون، پدر جمهوری خواهی امروزی، به دولت حداقل اعتقاد داشت. خواندن آثار پدران مؤسس آمریکا، به ویژه نوشته‌های تامس جفرسون، جیمز مدیسون، جان آدامز، جورج واشینگتون، و الکساندر همیلتون، برای دانش پژوهان تئوری دموکراسی ضروری است.

علیه ماکیاولیسم

پدران مؤسس آمریکا نسبت به هر نوع حکومت مقتدر، متمرکز، و متحد، بی‌اعتماد بودند. متفکر و فیلسوف سیاسی برجسته، لئو سترائوس، در کتاب «تفکراتی درباره ماکیاولی» می‌نویسد: «می‌توان گفت ایالات

متحده آمریکا تنها کشوری در جهان است که تأسیس آن با صراحت کامل در تضاد با اصول ماکیاولیستی است.» (ص ۱۳)

منظور لئو سترانس آن است که اگر فرض را بر این بگذاریم که «پرنس» ماکیاولی می تواند یک پادشاه یا رئیس جمهور مقتدر، یا یک کابینه مقتدر، یا حتی یک پارلمان مقتدر، باشد که اقتدار آن را نیروهای دیگر مهار نکنند، ما در حیطه اصول ماکیاولیستی قدرت قرار داریم.

اما پدران مؤسس آمریکا حکومتی می خواستند که در آن هر مرکز قدرتی، توسط مراکز دیگر در معرض کنترل و بازبینی باشد، و میان این مراکز قدرت چنان توازنی برقرار باشد که هیچ فرد، نهاد، حزب، مجلس یا گروه زبده و خیره ای نتواند دست بالا را داشته باشد. به عبارت دیگر، نظام سیاسی نمی بایست مقتدر، بلکه می بایست «ضعیف» باشد. شهروند بود که می بایست مقتدر باشد. و همین بود اصل آزادی در بدو تأسیس نخستین جمهوری سکولار در دنیا. ///

منابع:

اعلامیه استقلال آمریکا

قانون اساسی آمریکا

هانا آرنت، درباره انقلاب، انتشارات پنگوئن، چاپ سال ۱۹۸۷ صص ۲۳-۲۲ و ۱۱۲

لئو سترانس، تفکراتی درباره ماکیاولی، انتشارات دانشگاه شیکاگو، چاپ ۱۹۹۵، مقدمه، ص ۱۳